

بررسی و مقایسه دیدگاه علامه طباطبائی و دکتر یدالله سبحانی در مسأله خلقت انسان

زکریا بهار نژاد^۱

خدیدجه فرخ پناه^۲

چکیده

مسأله خلقت و آفرینش نظام هستی به نحو عام و خلقت انسان به طریق خاص در ادیان و به ویژه در ادیان ابراهیمی از جایگاه رفیع بلندی برخوردار است؛ زیرا اعتقاد به آن به معنا و مفهوم قبول توحید در خالقیت پروردگار و نفی و انکار ازلی بودن عالم است. هنگامی که داروین نظریه «تکامل تدریجی» را مطرح کرد، برای برخی از متکلمان و شریعتمداران این تصور پدید آمد که قبول و اعتقاد به این نظریه با ظواهر کتب مقدس در تعارض است، چه به باور آن‌ها کتب مقدس مدافع «خلقت دفعی» است. به تدریج این نزاع به یکی از مسائل تعارض علم و دین افزوده شد، نخست متکلمان مسیحی، سپس متکلمان سایر ادیان با آن مخالفت نمودند. این مشاجره به غلط نمادی برای تقابل علم و دین گردید. اختلاف نظر علامه طباطبائی و دکتر سبحانی را نیز می‌توان در همین راستا

❖ تاریخ دریافت: ۹۷/۷/۳؛ تاریخ پذیرش ۹۷/۱۱/۶

۱. دانشیار فلسفه و کلام دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)، Z_baharnezhad@sbu.ac.ir

۲. دانش آموخته کارشناسی فلسفه و کلام دانشگاه شهید بهشتی، Z0halzihal21@gmail.com

تلقی کرد. در این مقاله ضمن بررسی دیدگاه این دو متفکر - که یکی از موضع کلامی و دیگری از جایگاه علم تجربی به مسأله خلقت انسان پرداخته است- با روش تحلیلی در مقام مقایسه و داوری برآمده و وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه آن‌ها را بیان کرده‌ایم؛ نوآوری این مقاله و مزیت آن بر نوشته‌های دیگر در این زمینه نیز همین است. نویسندگان بر این باورند که اختلاف در کیفیت خلقت انسان که به نحو تدریجی و یا دفعی است، تأثیری منفی در اعتقاد مؤمنان به خدا ندارد، زیرا آنچه برای یک خدا باور اهمیت دارد، این است که باور داشته باشد، خدا خالق او و خالق جهان است و تدریجی و یا دفعی بودن خلقت مربوط به کیفیت خلقت است و نه اصل خلقت.

واژگان کلیدی: انسان، تکامل، داروین، فیکسیسم، ترانسفورمیسم، علامه طباطبایی، یدالله سبحانی.

مقدمه

بنا به گفته مفسران کتب مقدس و برخی از مفسران قرآن کریم، آدمی مستقل از دیگر انواع موجودات زنده پا به عرصه وجود نهاده است، اما دانشمندانی مانند لامارک (۱۸۲۹-۱۷۴۴) و داروین (۱۸۸۲-۱۸۰۹) و عمده زیست‌شناسان پس از ایشان؛ انسان را عضوی بر گرفته از جانوران پست‌تر معرفی کرده‌اند. تقابل مزبور در دنیای مسیحیت نیز سابقه‌ای دیرین دارد و شاید بتوان آن را مهم‌ترین چالش علم و دین به صورت عام تلقی کرد. به‌علاوه دامنه این تعارض به خلقت مستقل یا غیرمستقل انسان محدود نمی‌ماند، بلکه پذیرش تکامل انسان از جانوران دیگر، چالش‌های عمیقی را درباره جایگاه آدمی در عالم هستی، ماهیت اخلاق و ارزش‌های آن و نسبت نظم طبیعت با اراده خداوند و امور دیگری از این قبیل را به دنبال دارد. ز

۱. نظریه تکامل و چالش‌های برخاسته از آن

با نگرش عصر روشنگری در اروپا و نگرش نوین به حوزه علوم، به‌ویژه علوم محض و کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، به تدریج مبانی طبیعیات اندیشه‌های ارسطویی مورد انتقاد قرار گرفت و در نتیجه مشکلات نوینی در عرصه‌های متافیزیک و علوم دینی به وجود آورد. یکی از این مشکلات نظریه تکامل داروین بود، باینکه داروین در آغاز، دانش آموخته لاهوت مسیحی بود، ولی دل‌باختگی وی به علوم طبیعی وی را به یکی از برجسته‌ترین زیست‌شناسان عصر روشنگری تبدیل کرد. نظریه تکامل وی هر چند خاستگاه الحادی نداشت، ولی پیامدهای کلامی آن امری غیرقابل انکار بود. نظریه وی عملاً با چهار حوزه به چالش برخاست:

خداوند و طبیعت: از آنجاکه در نظریه تکامل، روند کمال موجودات، به تدریج و در طی قرون شکل گرفته است، بنابراین می‌توان گفت هیچ دلیلی برای اتقان صنع اولیه الهی در آن دیده نمی‌شود و چه بسا- بر اساس انتقاد هیوم- نظم رایج محصول آزمون و خطاها باشد. از این نگاه نظریه تکامل، اتقان صنع الهی را به چالش می‌کشد (بار بور، ۱۳۸۵:

۱۱۳) و در قرائت افراطی از آن این نگرش، اتقان صنع‌های موجود را محصول اتفاق می‌داند و نه محصول رابطه‌ی علی و معلولی نظام آفرینش.

انسان و طبیعت: بنا بر آموزه‌های سنتی، انسان موجودی ممتاز و برگزیده خدا در خلقت الهی محسوب می‌گردد؛ حال آنکه بنا بر نظریه تکامل، وی نیز همانند موجودات دیگر محصول طبیعت است، لذا بازیابی ویژگی‌های انحصاری انسان، خود تأمل دیگران را می‌طلبد.

اخلاق تکاملی: بنا بر نظریه «تنازع بقاء» و «انتخاب اصلح» هیچ استبعادی نخواهد داشت که اخلاق در هر حوزه معنی خاص خود را دهد و عملاً اخلاق مطلوب طبقه برتر، چیزی متفاوت از اخلاق مرتبه مادون باشد. (نسبیت اصول اخلاقی) این ثمره نظریه تکامل حتی پیروان نظریه تکامل را آشفته ساخت تا بدان جا که هاکسلی اعتراف داشت: هنجارهای اخلاقی را نمی‌توان از تکامل اتخاذ کرد (باربور، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

تعارض با کتاب مقدس: مطابق متون مقدس به‌ویژه عهد عتیق حضرت آدم شش هزار سال پیش‌ازین زیسته است و حداکثر خلقت وی را هفت هزار سال تخمین زده‌اند، در صورتی که دانش امروز با توجه به نظریه تکامل و دیرینه‌شناسی، قدمت انسان را از یک‌صد و پنجاه‌هزار سال (در مورد انسان نئاندرتال) تا شش‌صد هزار سال تخمین می‌زند و این خود تعارض و چالش بزرگی برای علم و دین پدید آورده است.

نظریه تکامل داروین در حدود یک قرن پیش توسط نشریات عربی وارد جهان اسلام شد و یکی از شیفتگان آن به نام شبلی شمیل از مسیحیان لبنانی به ترویج و اشاعه آن پرداخت این امر دانشوران مسلمان را بر آن داشت که به مقابله با وی بپردازند و در این مواجهه، برخی با نگاهی اعتدالی به مصاف وی رفتند و برخی دیگر با نگاهی انتقادی. البته آشنایی ایرانیان با نظریه «تکامل تدریجی» و نظریه‌هایی که به نظریه تکامل معروف شده‌اند از همان زمان داروین شکل گرفت، زیرا که یازده سال پس از انتشار کتاب «اصل انواع» داروین یعنی همان زمانی که او در حال نگارش کتاب مهم دوم خود بود، میرزا تقی‌خان انصاری، استاد فاضل و جامع دارالفنون در کتاب «جانور نامه» که به نظر می‌رسد

نام کتاب ترجمه «بیولوژی» است، صفحات معدودی را به بیان نظریه داروین اختصاص داده است.

نکته قابل توجه آن است که بنا به گفته برخی از اسلام شناسان «نظریه تکامل» تعارض ذاتی با دین داری ندارد، زیرا این نظریه ناظر به بیان چگونگی خلقت است و مخالفتی با اصل وجود خداوند و اوصاف کمالی او ندارد، بر همین اساس در پاره‌ای از آثار خود داروین و نیز در آثار پیروان وی همچون لامارک، ولس، هاکسلی و اسپنسر اعتقاد به وجود خداوند به چشم می‌خورد (نجفی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۱۹). لازم است برای رفع تعارض میان علم و دین به چند نکته توجه شود:

باید توجه داشت که در علوم الهی، تبدل بدان معنا و مفهوم که در علوم طبیعی مطرح است وجود ندارد، یعنی با ظهور یک پیامبر، مبانی و اصول اعتقادی پیامبر دیگر نقض و طرد نمی‌شود و این خصوصیت برخلاف علوم طبیعی است زیرا در علوم طبیعی با ظهور یک تئوری، عملاً نظریه قبل از بین می‌رود. از سوی دیگر در علوم دینی و الهی، گزاره‌های علمی‌ای وجود دارد که چه‌بسا علوم عصری قادر به تحلیل آن نباشد، همچون وجود گروهی از مخلوقات غیرزمینی که از خلقت انسان بی‌اطلاع هستند. (نجفی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۷)

از سوی دیگر قضایای یقینی در علم به‌هیچ‌وجه مخالف دین نیست و دین نیز منکر قوانین و اصول علی حاکم بر طبیعت نیست. با توجه به این دو نکته مطابق تقریری از «نظریه تکامل» به نظر می‌رسد، این نظریه در تعارض با دین تلقی گردد، زیرا بر اساس این نظریه: خلقت انسان امر تدریجی است و نه دفعی و این با ظاهر متون مقدس در تعارض است که خلقت را امر دفعی می‌دانند. می‌توان در پاسخ این برداشت و تلقی از نظریه تکامل گفت: نخست اینکه: بنا بر متون مقدس، انسان موجودی که تکامل یافته حیوان و نبات باشد نیست که از این طریق ارتباط نسلی با حیوان و نبات پیدا کند؛ و در نتیجه تدریجی بودن خلقت آن‌ها به انسان نیز تعمیم یابد. دوم اینکه: عبارات متون مقدس در خلقت انسان را نباید حمل بر مجاز گرد، زیرا متن کتاب مقدس را در صورتی

می‌توان تأویل کرد که یک دلیل قطعی عقلی معارض آن واقع شود و از آنجا که ادله و نظریه تکامل، قطعی نیست، نمی‌تواند معارض با متن مقدس باشد.

۲. نظریه فیکسیسم و ترانسفورمیسم:

چگونگی خلقت انسان یکی از مسائل حائز اهمیت برای بشر است. نظریه رایج در ادیان مختلف و در نزد برخی از اندیشمندان این است که انسان به صورت دفعی خلق شده است و در زیست‌شناسی از آن به نظریه ثبات انواع (Fixism) تعبیر می‌شود. مطابق این نظریه، انواع گوناگون جانوران و گیاهان هر یک از آغاز پیدایش به همین صورت و با مشخصات مستقل خودشان پدید آمده‌اند و به تولیدمثل و ازدیاد نسل پرداخته و گسترش یافته‌اند. از اوایل قرن نوزدهم میلادی در مقابل نظریه ثبات انواع، نظریه تبدیل انواع (Transformism) مطرح گردید، بر اساس این نظریه منشأ پیدایش انواع گوناگون کنونی، موجودات و انواع پیشین تلقی گردید، بدین معنا که انواع گوناگون جانوران و گیاهان امروزی به یک یا چند نوع ساده و پست بازمی‌گردد که در اثر عوامل مختلف محیطی و طبیعی، شکل‌های متنوعی پیدا نموده و آنگاه با حرکت تدریجی به صورت‌های کامل‌تری تبدیل یافته‌اند تا این که به نوع کنونی درآمده‌اند. البته این نظریه در آراء و آثار زمین‌شناسان و جانورشناسان و زیست‌شناسانی مثل چالز لایل، کوویه، لینه، بوفون، لامارک مطرح بود، ولی نبوغ و سخت‌کوشی داروین لازم بود تا آن مفاهیم و آراء پراکنده را در ذیل یک نظریه واحد بگنجانند (باربور، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۰۱).

بنابراین درباره نحوه ظهور انواع مختلف موجودات زنده، دو موضع مختلف قابل‌تصور و تقریر است: نخست ثبات انواع و دیگری تکامل یا تحول و تبدیل انواع. ثبات انواع (گونه‌ها) بدان معنا است که هرگونه‌ای از موجودات زنده در طی تاریخ پیدایش و تکامل خود همواره اصالت خود را حفظ کرده و هیچ‌گاه به موجود دیگری تبدیل نشده است و همین روند در آینده نیز ادامه خواهد یافت. می‌توان گفت، نظریه ثبات انواع بر سه نکته اصلی تکیه دارد:

الف) گونه‌های جانداران به صورت قطعی از یکدیگر تمایز دارند.
ب) افراد درون یک گونه نه تنها در وضع فعلی از زاد و ولد نظایر خود به وجود می‌آیند، بلکه در گذشته نیز از والدین مشابه خود پدید آمده‌اند.
ج) اولین حلقه این زنجیره (منشأ اولیه گونه‌ها) نیز مستقلاً پدیدار شده است، صفات و مشخصات گونه، نه تنها در نسل‌های فعلی به صورت پایدار و ثابت حفظ می‌شوند؛ بلکه در گذشته نیز چنین بوده است و در آینده نیز همین پایداری در خصائص گونه استمرار خواهد داشت (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۵۰).

لیکن نظریه تکامل به واقعیتی ثابت برای انواع معتقد نیست، و بر این باور است که گونه‌ها پیدایش یا خلقت مستقلی ندارند و در اعصار گذشته از یکدیگر اشتقاق یافته‌اند و در آینده نیز این روند ادامه خواهد یافت. (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۵۲) نخستین کسی که نظریه ثبات انواع را به عنوان یک اصل علمی بیان کرد دانشمند گیاه‌شناس انگلیسی «برون-ری» (۱۶۲۸-۱۷۰۴) بود، او ادعا کرد که همه موجودات زنده، معمولاً موجوداتی نظیر خود را تولید می‌کنند (سبحانی، بی تا: ۳۲). پس از وی دانشمند گیاه‌شناس سوئدی «لینه» (۱۷۰۷-۱۷۷۸) چنین اعتقادی داشت؛ و در مرحله بعد یگانه مدافع نظریه ثبات انواع، دانشمند دیرینه‌شناس و پایه‌گذار تشریح مقایسه‌ای «ژرژ کوویه» فرانسوی (۱۸۳۲-۱۷۶۲) بود.
در مخالفت با نظریه خلقت دفعی، طرفداران نظریه تکامل، به دو نکته توجه بیشتری کرده‌اند:

نکته اول این است که می‌گویند مسأله شباهت، منحصر به افراد درون یک گونه نیست، بلکه افرادی که در گونه‌های متفاوت طبقه‌بندی می‌شوند، یک سری شباهت‌های دیگر - هرچه ضعیف‌تر از شباهت‌های درون یک گونه - میان هم دارند؛ به بیان دیگر، می‌گویند شباهت تنها یک پدیده درون‌گونه‌ای نیست، بلکه در سطح فراتر از گونه یعنی بین گونه‌ها نیز درجاتی از شباهت وجود دارد.

نکته دومی که مورد توجه این گروه قرار گرفت این بود که می‌گویند، افراد داخل یک گونه شباهت مطلق و صد در صد با هم ندارند؛ بدین معنا که پدیده شباهت در

محدوده درون گونه یک امر نسبی است و حالت مطلق و صد در صد ندارد. توجه هم‌زمان به دو نکته فوق، همواره ذهن برخی از دانشمندان را به طرف اندیشه و نظریه دیگری که مغایر با بینش ثبات انواع است راهنمایی کرده، چکیده و عصاره آن اندیشه و تصور این است که: اختلاف بین گونه‌ها از نظر ماهیت و محتوا با اختلاف و تنوع درون گونه‌ای تفاوت اساسی ندارد؛ و به بیان دیگر همان تنوعات و تفاوت‌های جزئی که در حصار درون یک گونه وجود دارند، می‌توانند در طول ایام و زمان‌های دراز رشد یابند و به عنوان شکافی که در سطح یک گونه حادث می‌شوند، گونه را چند قسمت کنند و از هر یک از این قسمت‌ها یک گونه مستقل و جدید پدید آورند (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۵۰ - ۵۱).

مدافعان نظریه تکامل تدریجی، دیدگاه خود را «ترانسفورمیسم» نامیده‌اند. واژه «ترانسفورمیسم» از سه کلمه ترانس (Trans) به معنی عبور یا گذر، فرم (Form) به معنای شکل و ایسم (Ism) به معنای گری یا گرایی ساخته شده و مفهوم لغوی آن اعتقاد به تغییر شکل و به معنای اصطلاحی آن «اعتقاد به پیدایش گونه‌ها از یکدیگر یا اشتقاق گونه‌ها» است. کلمه ایولوشن (Evolution) که در زبان فارسی کلمه تکامل به‌عنوان معادل آن برگزیده شده، نیز مترادف واژه ترانسفورمیسم است. رئوس مهم نظریه اشتقاق گونه‌ها را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه و ارائه کرد:

۱. گونه یک هستی ثابت و لایتغیر نیست بلکه گونه و صفات گونه‌ای در معرض تغییر و تحول‌اند.
۲. گونه‌های جانداران با یکدیگر قرابت و خویشاوندی دارند و تمایز و تفکیک بین آن‌ها اصیل و قاطع نیست.
۳. گونه‌ها پیدایش یا خلقت مستقل ندارند بلکه در اعصار گذشته از یکدیگر اشتقاق یافته‌اند. پدیده اشتقاق گونه‌ها یا تولد گونه‌های جدید در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

طرفداران نظریه «ترانسفورمیسم» یا اشتقاق گونه‌ها سعی می‌کنند کیفیت پیدایش

اختلاف‌ها و تنوع‌های درون گونه را شناسایی کنند، نحوه رشد این اختلاف‌ها را ردیابی و تحلیل نمایند و می‌کوشند این ادعا را اثبات کنند که پیدایش گونه‌های متنوع کنونی در ادوار گذشته، از طریق رشد و تشدید تفاوت‌های درون گونه‌ای صورت پذیرفته است. (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۵۲)

آن‌ها از تشریح و مقایسه اعضای جانداران گوناگون نیز در جهت تأیید باور خود بهره برده‌اند، از جمله یکسان بودن تعداد استخوان‌های اصلی دست انسان و بال پرندگان (سحابی، ۱۳۵۱: ۲۱-۲۰) و شباهت عجیب جنین انسان- در ماه‌های نخستین- با جنین سایر مهره‌داران (بهزاد، ۱۳۵۲: ۱۶۵). به گفته آنان، جنین همه جانوران مهره‌دار در مراحل اولیه رشد تقریباً غیرقابل تشخیص از یکدیگر هستند^۱ (بهزاد، ۱۳۵۲: ۱۲۸). فسیل‌ها (بقایای جانداران گذشته) نیز در زمره شواهد تکامل به شمار آمده‌اند. به گفته اهل فن در شرایطی استثنایی و محدود، کالبد یک جاندار می‌تواند از حیطة دسترسی و حمله موجودات ریز جسد خوار خارج شود و قبل از فساد و تجزیه، با حفظ شکل عمومی خود در میان لایه‌های زمین مدفون گردد. (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۵۸) این بقایای جانداران گذشته نشان می‌دهد که اولاً: انواع موجودات زنده روی کره زمین محدود به گونه‌هایی که اکنون زنده‌اند، نبوده است. (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۵۹) حتی برخی از دانشمندان معتقدند ۹۹ درصد گونه‌های روی کره زمین- از بدو ظهور حیات تاکنون- انقراض نسل یافته‌اند (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۵۹-۵۸). ثانیاً: از لحاظ پیدایش انواع مختلف، نوعی تدریج زمانی موجودات به چشم می‌خورد. به اعتقاد طرفداران تکامل، همین توالی و ترتیب زمانی در ظهور انواع، مؤید آن است که هر نوعی از نوع پیشین خود اشتقاق یافته و توالی زمانی، بازتاب رابطه اشتقاقی است (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۶۰).

۳. نظر سحابی دربارهٔ خلقت انسان

سحابی خلقت تکاملی انسان و وابستگی نسلی او به زنجیره موجودات را هم از لحاظ

۱. برخی منتقدان مذهبی نظریه تکامل برآنند که تشابه میان موجودات زنده، دلالتی بر اشتقاق آن‌ها از یک اصل ندارد؛ بلکه حاکی از یک خالق و ایجادکننده واحد است (داروینسم، ۱۳۹۹ ق، ۳۱۴).

علمی و هم دینی مورد قبول می‌داند، از لحاظ علمی تشریح تطبیقی گیاهان و حیوانات و در نهایت انسان و دستگاه تنفس حیوانات، تکامل عضو تنفس در مهره‌داران، خون و دستگاه گردش خون، سلسله اعصاب، تشریح تخم و تشکیل جنین، تدریجی بودن این سیر تکاملی را به‌عنوان شاهد و دلیل می‌آورد؛ و از لحاظ دینی نیز به آیاتی از قرآن استشهاد می‌کند؛ سحابی در کتاب خلقت انسان به لحاظ زیست‌شناسی بر روی دستگاه‌های تنفسی گردش خون و سلسله اعصاب موجودات زنده یک بررسی تطبیقی کرده، سپس از جنین‌شناسی تطبیقی و مقایسه صفات و احوال جنین در انواع متفاوت جانداران و پس از آن با شواهدی از فسیل‌شناسی که مطالعه و بررسی از روی بقایا و اثر موجودات زنده در سنگ‌های طبقات زمین می‌نماید به دو نتیجه مهم می‌رسد: تکامل تدریجی موجودات زنده و پیوستگی و تکثیر انواع تدریجی.

۳-۱. تکامل تدریجی

سحابی می‌گوید، پیدا شدن موجودات زنده از اقسام ساده شروع شده و به تدریج در روزگاران بعد انواع پر عضو، خلقت یافته‌اند و بنابراین پیدایی حیوانات و گیاهانی که اعضای ساده‌تر و محدودتر داشته باشند قدیمی‌تر از انواعی است که از نظر عصری مفصل‌ترند و نیز به همین جهت است که طبقات رسوبی دیرین زمین، ابتدایی‌ترین آثار حیاتی از قبیل تک‌سلولی‌ها و یا چند سلولی‌های ساده را دربردارند و طبقات جدیدتر موجودات پراندام و ضمناً متنوع‌تر را دارا می‌باشند (اکرمی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۲۱۱). از نظر سحابی اصل تکامل و تنوع تدریجی موجودات گذشته موجب می‌شود که بتوان طبقات زمین را نسبت به یکدیگر متمایز ساخته و آن‌ها را دسته‌بندی نمود.

۳-۲. پیوستگی و تکثیر تدریجی انواع

سحابی می‌گوید، تنوع و تکثیر انواع موجودات با پیوستگی نسلی میان آن‌ها به‌طور منظم در طول ادوار زمین‌شناسی صورت گرفته است و می‌افزاید، در زیست‌شناسی استعمال کلمه کامل‌تر در مقابل مفهوم نقص و ناقص‌تر نیست، زیرا با نبود عضوی که یکی از

اعمال حیاتی را به عهده دارد ادامه زندگی امکان نخواهد داشت؛ بلکه مقصود از کلمه کامل تر داشتن عضو بیشتر است. در گیاهان و حیوانات ساده، غالباً یک عضو چند کار حیاتی را بر عهده دارد اما در موجودات عالی تر، کارهای حیاتی به وسیله اعضای متمایز انجام می شود و لذا این موجودات پر عضو تر هستند؛ و در اصطلاح بیولوژی نیز گیاهان و حیوانات پر عضو تر را موجودات کامل تر می گویند. (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۶)

همان طور که اشاره شد، سبحانی دیدگاه خود را از دو طریق به اثبات می رساند:

۳-۳. شواهد علمی

از نظر سبحانی، توسعه و تفصیلی که در ساختمان تشریحی هر عضو در انواع مختلف موجودات پدید آمده است، معرف کیفیت تکاملی آن نوع است و علم «تشریح تطبیقی» تغییر و توسعه ای را که در بافت ها و ساختمان هر عضو، در انواع گیاهان و حیوانات به ترتیب تکاملی آن ها صورت گرفته است بر ما معلوم می دارد. «جنین شناسی» و «فسیل شناسی» هم از رشته های علوم زیستی می باشند که از مباحث مطرح در این دو علم می توان نمونه و شواهد متعددی در موضوع تغییر و تکامل تدریجی موجودات زنده یافت:

فسیل شناسی: مطالعه بر روی اسکلت هایی که از میلیون ها سال پیش به دست آمده نشان می دهد که موجودات زنده از صورت های ساده به صورت های پیچیده تر و کامل تری تغییر شکل داده اند؛ و توجیه این مسأله جز به وسیله نظریه تحول انواع امکان پذیر نیست (سحابی، ۱۳۵۱: ۸۴-۹۶).

سحابی می گوید، هر دسته از موجودات زنده سیر تکاملی را در جهت معین ادامه می دهد، شاخه هایی هم از آن ها در جهت فرعی جدا شده و با سیر تکاملی کوتاه تر به انواعی می رسند که بعضی صفات متمایز نسبت به شاخه اصلی را دارا می شوند (سحابی، ۱۳۵۱: ۹۷).

تشریح تطبیقی: مطالعات در این زمینه، نشان می دهد که میان موجودات، شباهت های زیادی به چشم می خورد که نشان دهنده رابطه نزدیکی میان آنهاست.

شباهت‌هایی در مثل دستگاه گردش خون، دستگاه تنفسی و دستگاه عصبی، مطالعه این دستگاه‌ها نشان می‌دهد که از سادگی رو به پیچیدگی می‌روند (سحابی، ۱۳۵۱: ۹۱-۶۳). جنین‌شناسی تطبیقی: با مدارک مربوط نشان می‌دهد که حالت جنینی بسیاری از موجودات شباهت‌هایی با هم دارند (سحابی، ۱۳۵۱، ۶۵-۸۰).

سحابی در این مورد سه نمونه: قورباغه‌ها، ماهی‌ها و پرندگان را مثال می‌آورد و می‌گوید، با توجه به شواهد جنین‌شناسی در این سه نمونه می‌توان ملاحظه کرد که در احوال جنینی هر نوع از حیوانات، اغلب صفات طبیعی خاصی بروز می‌کند که در افراد کامل اندام آن نوع نمایان و موجود نیست. نتیجه‌ای که از مطالعه مزبور حاصل می‌شود، این است که صفات طبیعی موقتی در جنین هر نوع از حیوانات، صفات طبیعی انواع دیگری از جانورانی است که از نظر صفات طبیعی شبیه‌ترین انواع به آن‌ها و از نظر طبقه‌بندی طبیعی ساده‌تر از نوع منظور باشد؛ هیچ حیوان یا گیاهی وجود ندارد که در احوال رویانی مشخصات طبیعی موجودات عالی‌تر از خود را داشته باشد. انواع ساده‌تر (کم‌عضوتر) هر دسته از حیوانات و یا گیاهان خلقتی مقدم‌تر از موجودات پر‌عضوتر داشته‌اند. پس احوال جنینی هر نوع از موجودات مظاهری از صفات طبیعی اجدادی آن‌هاست در نتیجه صفات طبیعی در جنین هر فرد از حیوانات غالباً معرف صفات طبیعی نسلی و بنابراین مبین اسلاف و مراحل نسلی و تکاملی آن فرد است (سحابی، ۱۳۵۱، ۸۱).

۳-۴. شواهد قرآنی

از جمله‌ایاتی که سحابی در مورد خلقت تدریجی و تکامل بدن‌ها اشاره می‌کند عبارت‌اند از:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ؛ ما شما را آفریدیم و سپس شما را شکل دادیم (تدریجاً) و سپس فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید پس سجده کردند، غیر از شیطان که از سجده‌کنندگان نبود (اعراف/۱۱).

سحابی می‌گوید، حرف عطف «ثُمَّ» که دلالت بر ترتیب زمانی یعنی تقدم و تاخر دارد، می‌رساند که شکل یافتن نوع انسان (مرجع ضمیر «کم») به صورتی که مخصوص اوست، مدتی یا مدت‌ها پس از «خلقت اولیه» او صورت گرفته است. به علاوه از فعل «صَوَّرَ» که از باب تفعیل و یکی از موارد استعمال آن به قصد ترتیب و تدریج است، دریافت می‌کنیم که پس از احوال اولیه خلقت انسان (خلقت از گل) مراتب و مدارجی گذشته تا بشریت شکل گرفته و به هیکل و صورت کامل انسانی پدید آمده است، در این مرحله انسان فقط به شکل و ظاهر انسانی درآمده؛ اما هنوز آن چیزی را که باعث تمیز او از سایر زندگان است فاقد است (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۱۳-۱۱۲).

الذی أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ؛ اوست - آن خدایی - که آفرینش هر چیز را این‌گونه گردانید و خلقت انسان را از گل آغاز کرد (سجده/۷).
ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ؛ سپس جریان نسل او را چکیده‌ای از آب ناچیز قرارداد (همان/۸).

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ؛ سپس او را سامان داد و از روح خودش در او دمید و برای شما شنوایی (شنوایی تمیز) و چشم‌ها (بینایی تشخیص) و دل‌ها (رأفت و محبت) قرارداد تا کمترین چیز برای شکرگزاری شما باشد (سجده/۹).

از نظر سحابی آیات فوق بیان روشنی از مراحل مختلف خلقت انسان را بیان کرده‌اند. او می‌گوید، مفهوم این سه آیه به یکدیگر مربوط است زیرا آن‌ها به وسیله حرف عطف «ثُمَّ» به یکدیگر متصل‌اند و از طرف دیگر مدلول این آیات در یک زمان صورت نگرفته، زیرا واسطه و رابط آن‌ها همان عطف «ثم» است که دلالت بر ترتیب و تدریج دارد، پس آنچه در آیه ۷ ذکر شده است؛ مقدمه‌ای برای مطلب تکمیلی است که در قسمت آخر آیه ۹ بیان شده است. قسمت دوم از آیه ۷ تصریح بر این دارد که آفرینش انسان از گل شروع شده است و از کلمه «بدأ» که در این آیه ذکر شده، چنین استفاده می‌شود که در خلقت انسان مراتب و مراحل چندی وجود داشته که نخستین مرحله آن

از گل بوده است.

سحابی آیه ۹ از سوره سجده را نخست، ناظر به تکمیل خلقت جسمی انسان و سپس برخورداری وی از روح و علم الهی و در پایان آن را مقدمه تکامل فکری و عقلی انسان برای وصول به مقام اعلا می‌داند؛ و می‌گوید، آیه ۷ معرف دوران نخست از خلقت انسان (خلقت از گل و خاک) و آیه ۹ مبین دوره تکمیل جسم انسان و مکلف شدن اوست؛ بنابراین آیه ۸ ناظر به دوره واسطی غیر از دوره‌های فوق است (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۱۸-۱۱۹).

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوند هر ذی‌حیات جنبنده‌ای را از آب (آب مخصوص) آفرید، سپس بعضی از آن‌ها هستند که بر شکم راه می‌روند - یعنی می‌خزند- و بعضی از آن‌ها بر دوپا و بعضی دیگر از آن‌ها بر روی چهارپا حرکت می‌کنند، خداوند هر چه را می‌خواهد می‌آفریند؛ به‌راستی که خداوند بر انجام هر چیز توانا است. (نور/۴۵) سحابی در کتاب قرآن و تکامل که اولین اثر تألیفی او در این زمینه است از آیه فوق اصل بستگی نسلی و خلقت تدریجی موجودات زنده را استنباط کرده است؛ و برای تأیید نظر خود به گفتار آیت‌الله طالقانی استشهد می‌کند و می‌نویسد:

«دوست دانشمند، جناب آقای طالقانی، در تفسیر پرتوی از قرآن»، جلد اول، ص ۱۵، تعبیری از کلمه «من» کرده‌اند که حقا از نظر منطق علمی بسیار رسا و متین است. آقای طالقانی معتقدند که به اعتبار وحدت حیاتی و پیوستگی و سیر تکاملی که در سلسله موجودات زنده وجود دارد و به قول ایشان «این سیر تکاملی است که به سوی جهان عقل پیش می‌رود» لذا برای نمایش اصل پیوستگی در جهت ارتقا و تکامل که میان حیوانات مذکور در آیه برقرار است کلمه «من» به جای موصول «ما» به کاررفته است... پس استعمال کلمه «من» برای هر دسته از این حیوانات به اعتبار پیوستگی آن‌ها به یکدیگر و بستگی غایی آن‌ها به خلقت انسان ذی‌شعور و شاید به علت آنکه چون همه در مسیر

تکامل و وصول به مقام اعلاى عقل می‌باشند بوده است» (سحابی، ۱۳۸۷: ۶۲-۶۳)
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ؛ و به تحقیق ما انسان را از چکیده‌ای از گل
مخصوص آفریدیم (مؤمنون/۱۲).

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَكِينٍ؛ و سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاه جای گرفته‌ای
قرار دادیم (همان/۱۳).

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا
ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكْ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛ آنگاه نطفه را علقه، علقه را مضغه و از
آن استخوان را آفریدیم، سپس استخوان را به گوشت پوشانیدیم و سپس خلقی دیگر انشا
نمودیم. خجسته است قدرت خدا که بهترین آفرینندگان است (سحابی، ۱۳۸۷: ۱۴).

سحابی می‌گوید، علت اینکه آیه ۱۲ سوره مؤمنون، ابتدای آفرینش انسان را
چکیده‌ای از گل (مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ) ذکر کرده، معلوم می‌شود که قبل از پیدایش حیات
و اولین موجود زنده تغییری در ماهیت بعضی گل‌ها روی داده تا تدریجاً آماده تبدیل به
ماده آلی شود و شایسته پذیرش حیات گردد. بررسی‌های علمی نیز مشعر بر این است که
جانداران به‌طور سریع و فوری از ترکیب‌های خاکی پدید نیامده‌اند، بلکه میلیون‌ها سال
طول کشیده تا در آب‌های کم‌عمق عهد دیرین از گل و مواد خاکی، اجسام آلی
(اجسام کربن دار) حاصل شوند و از این اجسام ماده زنده و ویروس‌ها و بعدها موجودات
زنده مشخص شده پدید آیند. با توجه به نظرات علمی امروز با ضمیمه شدن کربن و ازت
به گل‌های مرداب‌های اولیه، مقدمه پیدایش جسم آلی و سپس ماده زنده فراهم گردید
اما قرآن با جمله «سَلَالَةٌ مِنْ طِينٍ» تصریح می‌فرماید که در ماهیت خود گل و خاک هم
تغییراتی صورت گرفته تا «عصاره‌ای از آن» آماده برای ظهور موجودات زنده و در نتیجه
انسان گردد (سحابی ۱۳۸۷: ۱۳۲).

و می‌افزاید، عطف ترتیبی «ثم» که در ابتدای آیه ۱۳ آمده معلوم می‌کند، مدلول
این آیه در زمانی بعد از مفهوم آیه ماقبل صورت گرفته است، یعنی پس از آنکه تحول
لازم در ترکیب خاک صورت گرفت، «سَلَالَةٌ» ای از آن فراهم شد، سلاله مزبور آمادگی

پیدا می‌کند تا به صنع الهی دریافت «حیات» کند و به نطفه که مشخص زندگی و از صفات ممتاز موجودات زنده است، متحول شود (سحابی ۱۳۸۷: ۱۴۱).

و مضمون آیه ۱۳ نیز ناظر به نطفه جانداران نطفه‌دار و مضمون آیه ۱۴ هم راجع به احوال جنینی انسان است. این دو آیه به وسیله حرف عطف «ثم» به یکدیگر معطوف‌اند و همان عطف ترتیبی «ثم» مدلول آیه ۱۴ را از لحاظ زمانی، بعد از مضمون آیه ۱۳ قرار می‌دهد و از اینجا است که بیان قرآن در احوال جنینی انسان را هم در تکامل و پیوستگی تمام سلسله موجودات، دریافت می‌کنیم (سحابی، ۱۳۸۷: ۱۴۳).

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. (علق/۲) سحابی می‌گوید، تعبیری که برای کلمه «علق» می‌توان کرد: «مجموعه‌ای از بستگی‌ها و ارتباطات» است و بنابراین مفهوم آیه چنین خواهد بود: «پروردگار جهان، انسان را از یک سلسله بستگی‌ها خلق فرموده است» این بستگی‌ها یا ارتباط‌های جسمی و تشریحی است که انسان با موجودات گذشته داشته و یا پیوندهای روحی و معنوی است که انسان در هر زمان با هموعان خود دارد و یا با اعمال خویش کسب نموده است (سحابی، ۱۳۸۷: ۱۴۳-۱۴۴).

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا؛ و او- خدا- آن کسی است که از آب، بشری خلق نمود، پس او را منسوب و وابسته قرارداد و همیشه پروردگارت با قدرت و توانا بوده است (فرقان/۵۴).

سحابی می‌گوید، در معنی دو کلمه «نسب» و «صهر» چنین آمده است: نسب، پیوستگی نسلی به وسیله یکی از والدین است و ممکن است، طولی باشد مانند نسب بین پسر و پدر و یا آن که عرضی باشد، مانند بستگی با خواهر و خواهرزاده‌ها و عموزاده‌ها؛ و «صهر» نسبت و خویشی سببی است که با ازدواج حاصل شده باشد مثل داماد دختری و یا داماد خواهری و مانند آن‌ها. از کلمه بشر، جسم و هیكل انسانی مورد نظر است و چون در اینجا کلمه مزبور به طور نامشخص استعمال شده پس ممکن است به تمام افراد بشر و حتی اولین آن‌ها اطلاق و معطوف گردد؛ و می‌افزاید، نکته بزرگ و دقیقی که از بیان آیه کریمه دریافت می‌شود، این است که با ذکر کلمه «بشر» جسم انسانی را در نسبت و صهر

سایر موجودات جاندار قرار داده و عوالم روحی و معنوی او را در این بستگی وارد نساخته است (سحابی، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

۴. نظر علامه طباطبایی درباره خلقت انسان

پیش از این اشاره کردیم که علامه طباطبائی مدافع نظریه خلقت دفعی است و در نقد نظر قائلان به تکامل تدریجی می گوید، نظریاتی که دانشمندان علوم زیست شناسی در اطراف کیفیت پیدایش نوع انسان اظهار کرده اند و همانند این که گفته اند: اصل انسان به بوزینه یا ماهی یا غیر آن می رسد؛ از حدود یک فرضیه علمی (که برای خاطر توجیه مسائل علم فرض می شود) تجاوز نمی کند و دلایلی که اقامه کرده اند، به بیشتر از این دلالت ندارد که انسان و اصل مفروض او دو آفریده طبیعی هستند که از جهت وجود و آثار وجود نسبت کامل و ناقص دارند و این غیر از اشتقاق یکی از دیگری یا تبدیل یکی به دیگری است که مدعای مدعیان تبدیل انواع است؛ و از این جهت نیز که بیانات دینی در اسلام با منطق فطری فلسفی همراه است، در صورتی که دانشمندان علوم مادی غالباً در بیانات خود از منطق ریاضی آلفگوریسم تبعیت می کنند قابل قبول نیست. به عنوان مثال می گویند: «برق در شرایط خاص تبدیل به حرکت یا حرارت یا مغناطیس می شود و آب وقتی که به صد درجه حرارت رسید کمیت خود را به کیفیت تبدیل کرده تبخیر می شود و عدد ایجابی مثلاً که در یک طرف معادله قرار گرفته اگر به طرف دیگر برود تبدیل به عدد سلبی می شود» و می افزاید، چنانچه این دانشمندان برای نوع انسان میلیون ها سال عمر فرض کنند، این فرض منافاتی با خود ادیان ندارد، زیرا اشتقاق انسان از سایر انواع را اثبات نمی کند. گذشته از این که پیدا شدن فسیل ها یا آثار زمینی چندین میلیون سال پیش دلیل این نمی شود که انسان های آن روز با انسان های امروز از یک نسل باشند، زیرا ممکن است همین زمین ادوار مختلفی طی کرده باشد که در هر یک از آن ها یک نسل جداگانه از انسان به وجود آید و پس از گذراندن عمر نوعی خود منقرض شده باشد و پس از چندی نسل دیگری به وجود آمده باشد؛ چنان که در بعضی روایات اسلامی بیان شده

است که این نسل انسانی موجود، دوره هشتم از ادوار انسانیت است که در روی این زمین به وجود آمده است (طباطبائی، ۱۳۹۷، ق: ۷۱-۷۳).

طباطبائی می‌گوید، برای نظریه تکامل تدریجی دلیل قانع‌کننده علمی ارائه نشده است و معتقد است نظریه قرآن درباره خلقت انسان، خلقت دفعی است و می‌نویسد: «فرضیه تحول انواع تنها و تنها فرضیه‌ای است که خواستند مسائل گوناگونی را با آن توجیه کنند و هیچ دلیل قاطع بر آن ندارند، پس حقیقتی که قرآن کریم بدان اشاره می‌کند که انسان نوعی جدای از سایر انواع است، هیچ معارضی ندارد و هیچ دلیل علمی برخلاف آن نیست» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۲۸) همچنین می‌گوید، در علوم طبیعی تجربی، نظریات و فرضیه‌ها غیر از قوانین و قواعد هستند، نظریات و فرضیه‌ها متغیر و غیرقطعی می‌باشند، لیکن قوانین و قواعد، ثابت و جنبه قطعی دارند. به‌عنوان مثال، در علوم زیستی نظریه راجع به علت یا علل مؤثر در تغییر تدریجی صفات طبیعی انواع موجودات و انشعاب یک گروه از گروه دیگر، صورت قطعی ندارد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۷۳).

وی درباره ظهور تدریجی موجودات و پیوستگی آن‌ها می‌گوید، ظهور تدریجی موجودات و پیوستگی آن‌ها و وجود اصول و قوانین کلی در ساختمان جسمی آن‌ها، از قبیل وجود محور استخوانی و عصبی ظهری (ستون مهره‌ها و محور عصبی نخاعی جوف آن‌ها که در استخوان‌داران در پشت آن‌ها قرار دارد) و دستگاه گردش خون بسته در کلیه حیوانات استخوان‌دار، یک اصل و قانون کلی است و آنچه در علوم طبیعی تجربی مورد استفاده و مبنای اکتشاف و اطلاع جدید است، همین قواعد و اصول است نه نظریه‌ها و فرضیه‌های تغییرپذیر (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۱۷۳-۱۷۴).

از نظر طباطبائی، نسل انسانی یک نوع مستقلی است که از نوع دیگری جدا نشده، بلکه خدا آن را مستقیماً از زمین آفریده است. (طباطبائی، ۱۳۶۱: ۶) و برخی آیات قرآن (سجده: ۷-۸ و دهر: ۱-۲ و حجر: ۲۶ و...) اشاره به خلقت نوع انسان دارد. (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۲: ص ۲۲۳ و ج ۲۰: ص ۱۹۴) ایشان با توجه به آیات مربوط به

مراحل گوناگون خلقت جسم، معتقد است که نظر قرآن درباره خلقت نسل انسان از طریق تناسل و اینکه اولین فرد بشر و همسرش از هیچ پدر و مادری متولد نشده‌اند صریح است (طباطبائی، ۱۳۶۳: ج ۱۶: ۳۸۳) و درباره خلقت بعد روحی انسان آیات ۱۲-۱۴ سوره «مؤمنون» را مورد توجه قرار داده، می‌فرماید: از سیاق آیات به روشنی استفاده می‌شود که صدر آیات، آفرینش تدریجی مادی انسان را وصف می‌کند (طباطبائی، ۱۳۶۳: ج ۱۵: ۲۳) و در ذیل آیه که به پیدایش روح یا شعور و اراده اشاره دارد، آفرینش دیگری را بیان می‌دارد که با نوع آفرینش قبلی مغایر است (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۲۸).

طباطبائی بر این باور است که آنچه از آیات قرآن و روایات، استفاده می‌شود، این است که انسان موجودی مرکب از جسم و روح است و دارای دو نوع آفرینش است:

۱. خلقت از خاک که اولین موجود انسانی (آدم) با آن ساخته شده؛

۲. خلقت انسان‌هایی از نسل او به وسیله نطفه.

بنابراین در مرحله اول خداوند نوع انسان نخستین را خلق کرد که می‌توان خلقت او را به صورت خلقت دفعی دانست و سپس نسل وی را از نطفه همان انسان قرارداد تا بدین سان مراحل حیات آدمی پس از خلقت اولیه ادامه یابد. این تحلیل می‌تواند پاسخی باشد، در رد عقاید داروین و کسانی که اجداد انسان اولیه را موجودات تک‌سلولی و یا از نسل میمون می‌پندارند. در واقع طباطبایی میان خلقت جسمانی و آفرینش روح آدمی فرق می‌نهد، یعنی خلقت حضرت آدم و حوا را خلقت دفعی معرفی می‌کند و خلقت نسل انسان را منشعب از حضرت آدم می‌داند؛ باین وجود می‌توان گفت که وی در خصوص خلقت انسان قائل به خلقت دفعی است و نه تدریجی. به بیان دیگر، طباطبایی، تکامل در عوارض و صفات انسان را قبول دارد ولی تکامل در ذات انسان را آن‌طور که داروین و پیروانش قائل‌اند، نمی‌پذیرد او می‌نویسد: «آری ما می‌توانیم نوع بشری را پدیده‌ای مستقل و غیر مربوط به سایر انواع موجودات فرض کنیم و تحول و تطور را در «حالات» او بدانیم نه در «ذات» او و این فرضیه مطابق تجربیات نیز است، چون ما تجربه کرده‌ایم که تاکنون هیچ فردی از افراد این نوع به فردی از افراد نوع دیگر متحول نشده

است. مثلاً هیچ میمون ندیده‌ایم که انسان شده باشد، بلکه تنها تحولی که مشاهده شده در خواص و لوازم و عوارض آن‌ها است» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۲۸).

طباطبائی آیات قرآن درباره خلقت انسان را به سه دسته تقسیم می‌کند: گروه نخست از آیات در مورد آفرینش انسان نخستین (آدم) است. وی در تفسیر آیه شریفه «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (سجده، ۷) می‌گوید، مراد از انسان فرد فرد آدمیان نیست تا گفته شود، خلقت فرد فرد از گل نبوده است، بلکه مراد نوع آدمی است و خدا می‌خواهد به فرماید: مبدأ پیدایش این نوع، گل بوده است که همه افراد منتهی به وی می‌شوند و خلاصه تمامی افراد این نوع از فردی پدید آمده‌اند که او از گل خلق شده است. چون فرزندان از راه تناسل و تولد از پدر و مادر پدید آمده‌اند و مراد از آن فردی که از گل خلق شده آدم و حوا است. طباطبائی می‌گوید، دلیل این تفسیر این است که در پس جمله مورد بحث می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ؛ سپس نسل او را از آبی بی‌مقدار خلق کرد» و این تعبیر می‌فهماند که منظور از مبدأ خلقت انسان، همان اولین فردی است که از گل خلق شده، نه فرد فرد انسان‌ها که از آبی بی‌مقدار خلق شده‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۶: ۳۷۵-۳۷۴).

دسته دوم از آیات درباره خلقت سایر انسان‌ها از نسل آدم و حوا است؛ مانند آیه شریفه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» (نحل، ۴) وی می‌گوید، مقصود از خلقت انسان در این آیه، خلقتی است که در نوع انسان جریان می‌یابد و آن قرار دادن نسل انسان از نطفه است، بر این اساس اگر آدم ابوالبشر و عیسی بن مریم (ع) از نطفه خلق نشده‌اند منافات با این آیه ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۲: ۳۱۰).

دسته سوم، آیاتی است که ناظر به خلقت همه انسان‌هاست از نظر طباطبائی در این دسته‌ایات برخلاف دودسته دیگر سیاق ظاهری آیات کلی و نامتعیین است و اشاره صریح به خلقت حضرت آدم و حوا (ع) و یا خلقت نسل آن‌ها ندارد و قابل اطلاق به همه انسان‌ها است؛ و می‌گوید، در انسان‌شناسی قرآنی راجع به متعلق خلقت باید به دسته‌بندی و تفکیک مذکور توجه داشت و گر نه انسان بدون در نظر گرفتن آن ممکن است، دچار

مغالطه و اشتباه گردد و به فهم درستی از آیات نرسد. قرآن کریم، مبدأ آفرینش انسان را چیزهای مختلفی معرفی می‌کند. این اختلاف بیان قرآن، تناقض نیست چون از طرفی گاهی درصدد بیان مبدأ آفرینش انسان نخستین (آدم و حوا) است و گاهی نیز می‌خواهد مبدأ آفرینش نسل آن‌ها را بیان کند و در مواردی هم مبدأ آفرینش هردو را جمع می‌کند. گاهی هم به مراحل آفرینش انسان اشاره دارد. از طرفی دیگر با توجه به اینکه آفرینش انسان در طی روند و مراحل است؛ هر یک از آن مراحل حقیقت و اسم خاصی دارد که در پیدایش انسان صدق می‌کند (طباطبایی، ۱۳۶۳: ج ۱۶، ۴۲-۴۸).

از نظر طباطبایی با توجه به دلایل قرآنی، اثبات می‌شود که همه انسان‌های موجود از نسل حضرت آدم و حوا (ع) هستند؛ زیرا اولاً: قرآن با صراحت در جاهای مختلفی انسان‌ها را، فرزندان آدم خطاب کرده است، از جمله: «یا بنی آدمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف، ۳۱) همچنین در آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء، ۷۰). ثانیاً: آیاتی در قرآن است که نحوه خلقت و مبدأ خلقت آدم و حوا (ع) را متفاوت با خلقت و مبدأ خلقت نسل آن‌ها می‌داند. به‌عنوان مثال، در آیه «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (سجده، ۷ و ۸).

طباطبایی در پاسخ به این پرسش که آیا همه افراد بشر از طریق آدم و حوا (ع) به وجود آمده‌اند؟ می‌گوید، آری؛ و برای اثبات ادعای خود به این دو آیه استشهد می‌کند:

۱. خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً؛ شما را از یک تن بیافرید و همسر او را هم از [نوع] او آفرید و مردان و زنان بسیاری از آن دو پراکنده ساخت. (نساء، ۱) وی می‌گوید، این آیه نفرموده است: «بَثَّ مِنْهَا وَ مِنْ غَيْرِهَا» بلکه فرموده است: «و بَثَّ مِنْهَا».

۲. یا بنی آدمَ لَا فَتَنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ؛ ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را بفریبد همان‌طور که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون آورد. (اعراف، ۲۷) می‌افزاید، در این آیه نیز از حضرت آدم و حوا (ع) به‌عنوان پدر و مادر همه انسان یاد شده است.

طباطبائی در تفسیر آیه: یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً (نساء، ۱) می‌نویسد: «از ظاهر سیاق این آیه برمی‌آید که مراد از «نفس واحد» آدم (ع) و مراد از «زوجها» حوا (ع) است که پدر و مادر نسل انسان‌اند و ما نیز از آن نسل هستیم. به طوری که از ظاهر قرآن کریم برمی‌آید همه افراد نوع انسان به این دو تن منتهی می‌شود» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۱۵). از نظر وی قرآن کریم ظاهر قریب به صریحش این است که نسل کنونی انسان، از طرف پدر و مادر منتهی می‌شود به یک پدر (به نام آدم) و یک مادر (که در روایات و در تورات به نام حوا آمده) و این دو تن، پدر و مادر تمامی افراد انسان‌اند و آیات: (۸ سوره سجده، ۵۹ آل عمران، ۳۰ و ۳۱ بقره، ۷۱ سوره ص)، بر این معنا دلالت می‌کنند: وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ؛ و خلقت انسان را از گل آغاز کرد، سپس نسل او را از چکیده آبی بی‌مقدار بیافرید (سجده، ۷ و ۸) (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۲۴) می‌گوید به جز آدم و حوا هیچ کس دیگری از قبیل حوری بهشتی و یا فردی از افراد جن، در انتشار این نسل دخالت نداشته است، و گرنه در آیه چنین ذکر می‌شد: «و بَثَّ مِنْهُمَا وَ مِنْ غَيْرِهِمَا». طباطبائی می‌گوید با پذیرفتن این معنا دو نکته به عنوان نتیجه بر آن متفرع می‌گردد:

- ۱- همه افراد بشر از آدم و حوا (ع) نشأت گرفته‌اند.
- ۲- و ازدواج فرزندان بلافصل آدم بین برادران و خواهران بوده است (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۱۶-۲۱۷).

۵. مرحله مقایسه و داوری میان دیدگاه دو شخصیت

تا اینجا دیدگاه دکتر سبحانی و علامه طباطبائی درباره خلقت انسان را به طور جداگانه مورد پژوهش قرار دادیم و اکنون به مقایسه و داوری میان آن‌ها می‌پردازیم، در مقام مقایسه به دو جهت اشتراک و افتراق میان دیدگاه این دو شخصیت اشاره می‌کنیم:

۵-۱. وجوه اشتراک

یکی از وجوه اشتراک میان نظرات این دو متفکر و اندیشمند این است که هر دو معتقدند

که نظریه داروین از نظر علمی اثبات نشده و مورد نقد واقع گردیده است، به علاوه این نظریه نتوانسته است؛ به انتقادات وارده پاسخ قانع کننده‌ای بدهد. باینکه طباطبایی و سبحانی نظریه تکامل را بر اساس مبانی خود تعریف کرده‌اند ولی آن را رد می‌کنند. سبحانی نظریه داروین دربارهٔ «انتخاب طبیعی» را شرح می‌دهد و سپس آن را نقد می‌کند، او می‌نویسد:

«وقتی دسته‌ای از حیوانات در محیط محدودی زندگی کنند، با تکثیری که پیوسته در افراد آن‌ها حاصل می‌شود، به تدریج زمانی می‌رسد که شرایط زندگی سخت شده نزاع میان حیوانات آغاز می‌گردد، در این منازعه افرادی غالب می‌شوند که از نظر صفات فردی قوی‌تر باشند و صفات طبیعی افراد غالب در طی نسل‌ها تقویت می‌شود؛ تقویت و توسعه صفات فردی که در منازعه زندگی موجب پیروزی افراد می‌گردد تدریجاً باعث بروز صفات طبیعی کلی‌تر و عمومی‌تر در افراد جدید خواهد شد و این‌ها را از افراد نسل‌های سابق متمایز می‌سازد. از طرف دیگر افرادی که در تنازع بقا مغلوب می‌شوند همگی محکوم به زوال نیستند مثلاً بعضی افراد مغلوب برای نجات خویش به محیط دیگر پناه می‌برند و با تقویت تدریجی این صفات فردی و در طول نسل‌ها، صفات طبیعی تازه‌ای فراهم می‌شود که موجب تمیز انواع جدید نسبت به نوع‌های قدیم می‌گردد و از اینجاست که داروین حیوانات خاکی را از آبی و یا جانوران آبی جدید را از اقسام خاکی سابق مشتق می‌داند» (سحابی، ۱۳۵۱: ۵) و در نقد آن می‌نویسد:

«نظریه داروین به فرض آنکه قطعی باشد فقط بیانی در علت تغییر تدریجی موجودات زنده است اما چنین نظریه‌ای در ابتدای خلقت که آن موقع تنوعی از موجودات نبوده است صادق نیست» (سحابی، ۱۳۵۱: ۵).

طباطبایی نیز نظریه تکامل تدریجی را به نحو اختصار شرح داده و می‌نویسد: «آنچه امروز نزد دانشمندان زیست‌شناس درباره طبیعت انسان شایع است این است که اولین فرد انسان فردی تکامل یافته بوده، یعنی در آغاز به شکل انسان نبوده است بعد در اثر تکامل انسان شده است.» (طباطبایی، ج ۴: ۲۲۷) و در نقد آن می‌گوید، این نظریه به‌طور قطع

مورد قبول و اتفاق همه دانشمندان نیست و دارای اشکال‌های بسیاری است و به صورت‌های مختلفی به آن اعتراض کرده‌اند (سحابی، ۱۳۵۱: ۵).

قبول اصل نظریه تکامل و عدم تنافی آن با آموزه‌های اسلامی، توسط هر دو متفکر طباطبایی می‌نویسد: «باید دانست که مسأله تطور و تکامل اگر هم اثبات شود تنافی و برخوردی با اصول معارف اسلام ندارد. مثلاً اگر انسان تکامل یافته یک حیوان دیگر باشد و از این راه به وجود آید، باز خدا همان خدای آفریدگار است و موجودات امکانی از راه احتیاج وجودی به آفرینش وی نیازمند هستند و خودشان خود را به وجود نیاورده‌اند و به طور تصادف یا اتفاق موجود نشده‌اند و ادله‌ای که از راه علت و معلول به وجود خدا اقامه شده در استحکام خود باقی هستند. در این صورت چون حقانیت دین قطعی و برهانی است، باید ظواهری از دین که صورتاً مخالف با تکامل است طوری معنا شود که تناقض رفع شود» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۵۷). اینکه طباطبایی می‌گوید، قبول نظریه تکامل منافاتی با اصول معارف اسلامی ندارد، برای این است که آنچه حائز اهمیت است، اثبات و قبول خالقیت خداوند است، برای یک فرد دین‌دار چه تفاوتی می‌کند که نخست خداوند یک تک‌یاخته و تک‌سلولی آفریده باشد و سپس آن را در طریق تکامل تکثیر و گسترش داده باشد (ترانسفورمیسم) و یا از همان آغاز آفرینش همه انواع را به صورت کنونی و کامل خلق کرده باشد. (فیکسیسم) سحابی نیز می‌گوید، آنچه مورد بحث و اثبات است پیوستگی روحی و اتصالی است که در کلیه مخلوقات الهی وجود دارد و خلقت انسان هم از این اصل و قاعده خارج نیست (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۸۸).

۵-۲. وجوه افتراق

سحابی در کتاب «قرآن و تکامل» رد و انکار نظریه تکامل را برخلاف منطوق علم می‌داند. او می‌گوید، باید پرسید آیا خلقت انسان پیوسته بوده و خلقت انسان و حضرت آدم (ع) هم‌زمان صورت گرفته یا خیر و کدام مقدم بوده است؟ به نظر وی خلقت انسان به معنای عام بر خلقت حضرت آدم (ع) مقدم است و خلقت انسان و سایر موجودات پیوسته و همراه با تکامل است. طباطبایی نیز با اصل تکامل مخالف نیست، لیکن از آنجاکه

می‌اندیشد خلقت دفعی انسان در قرآن با این نظریه، ابطال می‌گردد، آن را نمی‌پذیرد. از نظر طباطبائی انسان به صورت کامل خلق شده است، اما مراحل تکاملی حیات وجود دارد. به علاوه می‌گوید، نظریه تکامل بدون دلیل است، قطعی و اثبات شده نیست. از نظر وی گونه‌ها به طور کلی از هم جدا و مستقل بوده و از یکدیگر اشتقاق نیافته‌اند. دیگر اینکه تطور از نوعی به نوعی دیگر محال است، گرچه تطور سطحی پذیرفته است. از نظر طباطبایی، قرآن خلقت انسان پیش از آدم را نمی‌پذیرد و به صراحت بیان می‌دارد انسان به صورت تام در حضرت آدم آفریده شده و با این که تدریج در ژنوم انسان در پنج مرحله به شکل مبهم ذکر شده است، اما آفرینش به شکل دفعی صورت گرفته است.

سحابی کلمه «انسان» را در آیات ۷-۹ سوره سجده به جمیع انسان‌ها برمی‌گرداند (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۱۸-۱۱۹). لیکن طباطبائی می‌گوید، در اینجا منظور از «انسان» شخص حضرت آدم و حواست که از گل خلق شده‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۶: ۳۷۴).

وجه اختلاف دیگری که میان دیدگاه این دو شخصیت است، در خصوص انتساب نسل انسان به حضرت آدم و حوا است، سحابی علت طرح مباحث خلقت انسان را در این جهت می‌داند که حقایق قطعی از علوم زیستی را تا اندازه‌ای که به آن دسترسی داشته‌ایم؛ وسیله و یا کلیدی برای امکان بررسی دقیق‌تر و دریافت بیشتر از آیات قرآنی قرار دهیم (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۸۰) و در نقد نظر طباطبائی که مدعی است: «آیات قرآن صراحت دارند، بر این که بشر امروزی از نسل دو نفر زن و مرد معینی خلق شده‌اند و قرآن، آن مرد را آدم نامیده و تورات و روایات اسلامی آن زن را حوا نامیده‌اند، علاوه بر اینکه آن زن و مرد از پدر و مادری، به وجود نیامده بلکه از خاک یا گل یا از زمین پدید آمده‌اند» (طباطبایی، ج ۱۶: ۲۵۶)؛ می‌گوید: «در هیچ جا از قرآن آیه و یا جمله‌ای وجود ندارد که به طور مستقیم تصریح کند بر این که خلقت آدم و زوجه‌اش از خاک و یا گل است. مثلاً هیچ گاه نفرموده است «خلق آدم من طین»، چه رسد به زوجه‌اش که در قرآن نامی از او برده نشده است. بلکه لفظ انسان، لفظ عامی است که نمی‌توان آن را با کلمه آدم که اسم خاص است یکی دانست و از آن نتیجه‌ای برای خلقت مستقیم آدم از گل و خاک

گرفت.» (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۸۰-۱۸۲)، وی در سخنی دیگر، نوعی بودن مفهوم کلمه آدم در قرآن را خلاف منطوق آیات مربوط و برخلاف موازین ادبی آن آیات می‌داند. وی راجع به اتصال مستقیم نسلی انسان به بوزینگان می‌گوید: که این سخن فرضیه‌ای بیش نیست و هرگز به ثبوت علمی نرسیده است و ما هم بر چنین نظریاتی اعتقادی نداریم (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۸۰-۱۸۲) وی سخن دیگر طباطبائی مبنی بر این که اگر آفرینش آدم از خاک مثل سایر متکونین از نطفه‌ها باشد در این صورت خصوصیتی برای آدم نخواهد بود تا بتوان عیسای بدون پدر را با وی قیاس نمود و در این صورت معنی آیه ۵۹ آل عمران فاسد می‌شود (طباطبائی، ج ۴: ۱۴۴، ج ۱۶؛ ۲۵۶-۲۵۷) را نقد کرده و پاسخ می‌دهد: که اگر با چنین تعبیری خللی به مفهوم آیه وارد می‌شود آیا تصریحاتی که علامه در گفتار خویش نموده‌اند مبنی بر این که آدم و زوجه‌اش از خاک و بدون پدر و مادر پدید آمده‌اند و چنین آدم متصور می‌شود را در آیه ۵۹ سوره آل عمران طرف تشبیه با مسیح مادر دار قرار داده‌اند، معنی آیه مزبور فاسد نمی‌شود؟! (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۸۴) خلاصه آن که وی کوشیده است تا نشان دهد که آیات قرآنی مؤید پیوستگی و اتصال سلسله موجودات است و نتایجی که از مطالعات علوم زیستی حاصل شده نیز دال بر قبول پیوستگی نسلی همه جانداران و وجود قوانین کلی و عمومی در ساختمان جسمی آن‌ها است (سحابی ۱۳۵۱: ۱۸۸).

طباطبائی درباره آیه نخست سوره نساء می‌نویسد: در انتشار نسل بشر غیر از آدم و همسرش هیچ کس دیگری دخالت نداشته و نسل موجود بشر منتهی به این دو تن بوده و بس، نه هیچ زنی از غیر بشر دخالت داشته و نه هیچ مردی، چون قرآن کریم در انتشار این نسل تنها آدم و حوا را مبدأ دانسته و اگر غیر از آدم و حوا مردی یا زنی از غیر بشر نیز دخالت می‌داشت، می‌فرمود: «و بث منهما و من غیرهما» و یا عبارتی دیگر نظیر این را می‌آورد تا بفهماند که غیر از آدم و حوا موجودی دیگری نیز در تکثیر نسل بشر امروز دخالت داشته‌اند، در حالی که چنین نیست (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۲۹).

اختلاف دیگر میان این دو شخصیت در خصوص برگزیدگی آدم است بدین گونه

که: سحابی در کتاب «خلقت انسان» به آیه دیگری نیز برای فرضیه تکامل استشهد کرده است و آن این است: *إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ* (آل عمران/۳۳).

سحابی می گوید، کلمه «اصطفاء» و برگزیدن در موردی به کار می رود که گروهی باشند و از میان آن‌ها فردی انتخاب شود، دلیل بر این مدعا این است که در زمان حضرت نوح (ع) و ابراهیم (ع) انسان‌هایی بودند که خداوند از میان آن‌ها این دو پیامبر را برگزید؛ از آنجا که آیه مورد نظر آدم (ع) را نیز در ردیف نوح و ابراهیم قرار داده است، این حکم شامل وی نیز می گردد؛ یعنی در زمان ایشان نیز انسان‌هایی بوده‌اند که خداوند ایشان را از میان آن‌ها انتخاب کرده است (سحابی، ۱۳۵۱: ۱۸۹).

ولی طباطبایی می گوید: اصطفاء و برگزیدن آدم به این معنا است که خداوند او را اولین مخلوق و پدیده از بنی نوع بشر قرار داده، در زمین جایش داده است و به این آیه استشهد کرده است: *وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*. (بقره/۳۰) و می گوید، آدم اولین کسی است که باب توبه برایش باز شد و خدا درباره توبه او فرموده است: *ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ*. (طه/۱۲۲) همچنین می گوید، آدم اولین کسی است که برایش دین تشریح شد و قرآن درباره آن فرموده است: *فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى* (طه/۱۲۳).

طباطبائی می گوید، همه خصوصیات که در بالا ذکر شد از مختصات حضرت آدم (ع) است و این صفات، فضائل بسیار بزرگی است که کسی جز آدم آن‌ها را ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۵۸) او می افزاید، این آیه می فرماید: خدا، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برگزیده است و فرموده که دیگران را اصطفاء نکرده و از باب اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند، احتمال آن می رود که به حکم آیات بسیاری از قرآن، خود ابراهیم و سایر انبیا هم که از مسیر اسحاق پدید آمده‌اند اصطفاء شده باشند. (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۲۶۱) و می افزاید، علت اینکه قرآن، آدم و نوح را با آل ابراهیم آل عمران ذکر کرده، خواسته است اشاره کند به این که سلسله نامبرده در مسأله اصطفاء

همه متصل بوده و در هیچ نقطه‌ای قطع نشده است (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۲۶۴).

به نظر می‌رسد، طباطبائی به ترتیب و سلسله بیان شده در آیه توجهی نمی‌کند و به سخن سحابی و امثال او نیز بی‌توجه است، ادعا این است که در آیه شریفه، خداوند، نوح، ابراهیم و آل ابراهیم را از میان مردمی که در بین آنان زندگی می‌کردند، به مقام پیامبری برگزیده است و از اینکه قرآن، برگزیده شدن آدم را نیز در ردیف برگزیدن آنان ذکر کرده است، چنین استفاده می‌شود که آدم را نیز از میان مردم عصر وی برگزیده است؛ و این نکته غیر از مطلبی است که طباطبائی می‌گوید که سلسله اصطفای امر متصل و بی‌انقطاع بوده است، توالی و عدم انقطاع سلسله نبوت امر بدیهی است و محل نزاع نیست، محل نزاع مربوط به کیفیت و چگونگی این برگزیدن است که آیا خداوند همه پیامبران خود از جمله آدم را از میان مردم به پیامبری برگزیده است و یا برگزیده شدن آدم متفاوت از برگزیده شدن مابقی رسولان بوده است، بدین صورت که همه پیامبران را به جز آدم از میان مردم برگزیده است؟ گذشته از این نکته‌ای که سحابی نیز یادآور شده است، این است که در فرض طباطبائی این پرسش مطرح می‌شود که نبوت و رسالت آدم برای چه و چه کسانی بوده است؟! چنانچه مردمانی در آن عصر حضور و وجود نداشته‌اند و به قول طباطبائی فرزندان آدم مجبور شده‌اند به صورت خواهر و برادر ازدواج کنند! چرا خداوند، اقدام به این کار لغو کرده است؟ مگر نه این است که فرستادن پیامبر برای هدایت، تبشیر و انذار مردم، دعوت آنان به برقراری عدل و قسط و رفع اختلاف و مانند آن است؟! قرآن در سوره بقره آیه ۲۱۳ می‌فرماید: «كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين منذرين...»، معنا و مفهوم آیه این است که خداوند پیامبران را برای مردم می‌فرستد تا از طریق آن‌ها اختلافات پدید آمده در جامعه را برطرف سازد. باید با زبان خود طباطبائی گفت: «سالبه به انتفاء موضوع است» زیرا موضوع رسالت، مردم‌اند و با فرض نبود مردم، رسالت درباره آدم بی‌معنا و کار لغوی خواهد بود. افزون بر این، چنان که پیش‌ازین گفتیم، منابع و متون دینی، عمر آدم را بیش از ده هزار سال نگفته‌اند و از سوی دیگر منابع علمی و دیرینه‌شناسان اثبات کرده‌اند که

عمر انسان بیش از چند صد هزار سال است. نمی توان به راحتی از این مسأله گذشت و آن را نادیده گرفت.

نتیجه گیری

آنچه در این مقاله مورد پژوهش قرار گرفته است بررسی دیدگاه علامه طباطبائی و نظر دکتر سحابی درباره مسأله خلقت انسان است. نویسندگان در آغاز به تبیین مسأله و به تاریخچه مختصر مبحث «خلقت تدریجی» و «خلقت دفعی» انسان پرداخته اند، سپس دیدگاه این دو متفکر را بررسی نموده و در نهایت، مقاله را در مقام مقایسه و داوری به پایان رسانیده اند. در بررسی دیدگاه این دو شخصیت آشکار می گردد که علاوه بر اختلاف موضع کلامی و علمی میان این دو متفکر، معلوم می گردد که موضع تفسیری این دو در تفسیر آیات قرآن نسبت به خلقت آدم و حوا نیز متفاوت است، چه طباطبائی بر این عقیده است که آدم و حوا، نخستین زن و مردی اند که نسل کنونی بشر از طریق آنها ازدیاد و تکثیر یافته است و نتیجه «تکامل تدریجی» را که اشتقاق نوع انسان از انواع دیگر است را نمی پذیرد؛ به بیان دیگر وی تکامل در ذات انسان را قبول ندارد که بر اساس آن نسل انسان امروزی از یک حیوان دیگری اشتقاق یافته باشد و می گوید، به فرض اینکه نوع انسان از یک حیوان اشتقاق یافته باشد، آنچه در مسأله خلقت مهم است؛ موضوع خالقیت خداوند و پیوستگی روحی و معنوی انسان است و نه تدریجی و یا دفعی بودن آن. همچنین وی میان تکامل روح و جسم فرق می گذارد، بدین معنی که هیچ نوع تحول زیستی را در نوع انسان نمی پذیرد و معتقد است تنها تحولی که در انسان رخ داده است؛ تحول در صفات و عوارض است. از سوی دیگر طباطبائی میان خلقت آدم و حوا و نسل آنها قائل به تفات است و می گوید، مراد از خلقت آدم خلقت نوع انسان است که از گل ساخته شده است و نه خلقت فرد فرد انسانها تا کسی نتواند ادعا کند که خلقت فرد فرد انسانها از گل نبوده است و آنگاه میان خلقت آدم و خلقت انسان فرق بگذارد و بگوید، خلقت انسان مقدم بر خلقت آدم بوده است. در مقابل سحابی بر دو مسأله اصرار

و تأکید دارد: نخست اینکه وی میان مفهوم انسان و مفهوم آدم فرق می‌گذارد، می‌گوید، انسان مفهوم عام ولی آدم یک مفهوم خاص است، بنابراین آنچه در قرآن راجع به آدم گفته شده است، نمی‌توان آن را به همه انسان‌ها تعمیم داد. نکته دومی که سحابی بر روی آن اصرار می‌ورزد واژه «اصطفا» است که در قرآن ذکر شده است، او بر این باور است که برگزیده شدن آدم توسط خدا به مقام پیامبری، مشابه برگزیده شدن دیگر پیامبران است، یعنی چنان که خداوند دیگر پیامبران را از میان مردم عصر خود برگزیده است؛ آدم را نیز از میان مردم عصر وی به مقام پیامبری برگزیده است. معنا و مفهوم این سخن این است که آدم، نخستین انسان نیست. علی‌رغم این اختلافات علمی - کلامی و تفسیری، هردو متفکر نظریه تکامل تدریجی را نظریه قطعی و اثبات‌شده نمی‌دانند، به‌علاوه هردو متفکر انتهای نسلی انسان را به بوزینگان قبول ندارند. به نظر می‌رسد، اختلاف نظر این دو شخصیت از نوع اختلاف دو قرائت و تفسیر از موضوع خلقت آدم و انسان باشد و در اصل تفاوت ماهوی و جوهری با یکدیگر ندارند؛ به‌ویژه با توجه به این نکته که آنچه در اینجا اهمیت دارد، اصل خالقیت خداوند است و چگونگی خلقت که به نحو تدریجی و یا دفعی باشد، یک مسأله علمی است و اثبات و یا عدم اثبات آن تأثیری در ایمان مؤمنان ندارد.

منابع

- قرآن کریم
- اکرمی، علی. (۱۳۸۳). *دومین یادنامه دکتر سبحانی*، ج ۲، انتشارات قلم.
 - باربور، ایان، (۱۳۸۵). *علم و دین*، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ پنجم.
 - باربور، ایان. (۱۳۹۲). *علم و دین ترجمه پیروز فطورچی*، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 - بهزاد، محمود. (۱۳۵۲). *داروینیسیم و تکامل*، تهران، شرکت سهامی، چاپ هشتم.
 - سبحانی، جعفر. (بی تا). *بررسی علمی داروینیسیم یا تکامل انواع*، با مقدمه سید هادی خسروشاهی، چاپ قم.
 - سبحانی، یدالله، *خلقت انسان*. (۱۳۵۱). شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
 - سبحانی، یدالله. (۱۳۸۷). *قرآن و تکامل*، تهران، انتشارات راه امام.
 - طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۶۱). *آغاز پیدایش انسان*، بنیاد فرهنگی امام رضا (ع).
 - طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۶۳). *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۴-۸-۹-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۲۰-۳۳، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم دفتر انتشارات اسلامی.
 - طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۸۷). *انسان از آغاز تا انجام*، ترجمه صادق لاریجانی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
 - طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۹۷ هـ-ق). *اسلام و انسان معاصر*، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، رسالت.
 - نجفی اصفهانی، محمدرضا (۱۳۸۲). *نقد فلسفه دارون*، تحقیق دکتر حامد، تهران، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- نیشابوری، اصغر. (۱۳۶۷). نقد و بررسی نظریه‌های تکاملی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.